



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

نقد و نقض تفسیر المیزان و طرح مقدماتی پیرامون منزلت
سوره ناس در «تکوین، تاریخ، جامعه»؛
زمینه پیدایش فقه احکام حکومتی

سرپرست پژوهش:	حجت الاسلام والمسلمین مسعود صدوق
تنظیم:	حجت الاسلام احمد زیبایی نژاد
عنوان گذار:	حجت الاسلام محمدصادق حیدری
ویراستاران ارشد:	حجج اسلام احمد زیبایی نژاد و محمدصادق حیدری
کارشناسان ویراست:	حجت الاسلام روح الله صدوق و خانم رضیه کشتکاران
پیاده کننده صوت:	خانم فاطمه صدوق
نمونه خوانی:	حجت الاسلام حسن صدوق
طراح جلد:	آقای حسین چمن خواه
حروف چینی:	خانمها فهیمه فداکار و فاطمه صدوق
تاریخ جلسات:	از ۱۳۹۱/۹/۲۸ الی ۱۳۹۱/۹/۲۹
تعداد جلسات:	دو جلسه
تاریخ تنظیم:	پاییز ۱۳۹۳

سوره ناس

تبیین وحدت سوره ناس به محور بودن انسان

(ائمه‌نار) نسبت به جن (ابلیس) در هندسه

شرارت و طغیان

و تبیین «ولایت تاریخی» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در به

وحدت رساندن نظام ایمان و کفر و نفاق به نفع

دستگاه ایمان؛ به‌عنوان موضوع پناه‌بردن پیامبر

اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به خداوند متعال

شناسنامه

نقد و نقض تفسیر المیزان و طرح مقدماتی پیرامون منزلت قرآن کریم در تکوین، تاریخ، جامعه

عنوان سوره: تبیین وحدت سوره ناس به محور بودن انسان (ائمه نار) نسبت به جن (ابلیس) در هندسه شرارت و طغیان و تبیین «ولایت تاریخی» پیامبر صلی الله علیه و آله در به وحدت رساندن نظام ایمان و کفر و نفاق به نفع دستگاه ایمان؛ به عنوان موضوع پناه بردن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خداوند متعال

جلسه: اول و دوم سوره ناس (جلسه هشتاد و یکم و هشتاد و دوم تفسیر قرآن)

استاد: حجت الاسلام و المسلمین مسعود صدوق

تنظیم: حجت الاسلام احمد زیبایی نژاد

فهرست: حجت الاسلام محمدصادق حیدری

ویراستاران ارشد: حجج اسلام محمدصادق حیدری و احمد زیبایی نژاد

کارشناسان ویراست: حجت الاسلام روح الله صدوق و سرکار خانم رضیه کشتکاران

پیاده کننده صوت: خانم فاطمه صدوق

نمونه خوانی: حجت الاسلام حسن صدوق

حروف چینی: خانمها فاطمه صدوق و فهیمه فداکار

تاریخ جلسه: ۲۸ و ۲۹ / ۹ / ۱۳۹۱ به مدت: ۵۹ و ۵۲ دقیقه

تاریخ تنظیم: ۹۳ / ۷ / ۳۰

فهرست

- ۱- تبیین وحدت سوره ناس به محوربودن انسان (ائمه‌ی نار) نسبت به جنّ (ابلیس) در هندسه شرارت و طغیان ۵
- ۱/۱- اشاره به نمونه‌های روایی برای محوریت ائمه‌ی نار نسبت به ابلیس در شیطنت و شرارت ۶
- ۱/۲- تبیین علت محوریت انسان در شرارت به ایجاد مصایب بی‌سابقه برای معصومین علیهم‌السلام توسط ائمه‌ی نفاق و عدم امکان آن برای ابلیس ۷
- ۱/۳- معرفی وحدت سوره به «محوریت انسان در شرارت»، به علت دلالت آیات سوره بر «پناه بردن از شرور» به خداوند متعال ۸
- ۲- ردّ نظر مرحوم علامه مبنی بر مساوات «پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله» با «مردم» در «پناه بردن به خداوند از شیطان»؛ با توجه به مباحث اعتقادی و روایی ۹
- ۲/۱- بیان تمثیلی در ضرورت ملاحظه ارتباط «پناه‌بردن از شرور و دفع آنها» با نظامات اجتماعی ۱۱
- ۳- تبیین «ولایت تاریخی» به‌عنوان موضوع پناه‌بردن پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به خداوند برای مدیریت در به وحدت رساندن سه نظام ایمان و کفر و نفاق به نفع دستگاه ایمان ۱۲
- ۳/۱- تبیین نمونه‌های روایی معنای هوای نفس برای پیامبراکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله بر اساس فاصله علمی بین خالق و مخلوق (نسبت بین اراده‌ی پیامبر و اراده‌ی خداوند متعال) ۱۳
- ۳/۱/۱- اشاره به استحاله عقلی و ممنوعیت نقلی بحث درباره ذات خداوند متعال ۱۵
- ۴- تبیین اوصاف الهی در آیه ۱ تا ۳ به الوهیت و مالکیت و ربوبیت خداوند متعال حتی نسبت به دستگاه کفر و نفاق ۱۷
- ۴/۱- تبیین وصف «مَلِک» به «مالکیت خدای متعال» به دلیل عدم تناسب وصف «پادشاهی» با توصیفات نقلی از خداوند متعال و تداخل آن با معنای ربوبیت ۱۸

- ۴/۲- تبیین علت ذکر سه وصف «الوهیت و مالکیت و ربوبیت» به اوصاف اصلی مورد ادعای
 ائمه‌ی نار ۱۹
- ۴/۳- ادعای الوهیت توسط دستگاه کفر در دوران حاضر، از طریق پرستش «آثار ماده» به
 وسیله علم و آزمایشگاه و تکنولوژی ۲۰
- ۴/۴- تبیین معنای «الوهیت، مالکیت و ربوبیت» خدای متعال نسبت به دستگاه طغیان به
 اعطاء حول و قوه به دستگاه کفر و نفاق ۲۱
- ۴/۵- تبیین فلسفه اعطاء حول و قوه به نظام کفر و نفاق، به ابزاری برای بازگشت مؤمنین به
 امر ولایت از طریق تدبیر برای مقابله با دستگاه طغیان ۲۲
- ۵- تبیین پناه‌بردن اولیای الهی از شرّ وسواس خنّاس به خداوند در موضوع منفعل کردن اوصاف
 نظامات «کفر و نفاق» در روند کل تاریخ به نفع غرض خلقت (نظام ایمان) 23
- ۶- اشاره‌ای به تعریف قلب بر اساس روایات و جایگاه جن و انس در نظام خلقت؛ در تبیین آیه
 ۵ و ۶ ۲۸
- ۶/۱- تناسب «قلب» با نظام حساسیت‌ها و امور روحی بر اساس روایات، در مقابل تعریف
 مرحوم علامه از قلب به محل شعور و ادراک ۲۸
- ۶/۲- معرفی جن و انس به عنوان پذیرندگان «امانت» به معنای عهد بر نصرت ائمه
 معصومین علیهم‌السلام ۲۹
- ۷- تقسیم قوای شرارت به «امر درونی» یعنی هوای نفس متناسب با فاعلیت درعالم ذرّ و «امر
 بیرونی» یعنی نظام ایجاد شده توسط ابلیس ۲۹
- ۷/۱- اشاره به جریان شرارت در مقیاس نظامات اجتماعی توسط ابلیس ۳۱
- ۸- ضرورت گردآوری و استنباط قاعده‌مند و سازمانی نسبت به همه روایات و آیات مرتبط با
 موضوع بحث ۳۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- تبیین وحدت سوره ناس به محوربودن انسان (ائمه‌ی نار) نسبت به جنّ

(ابلیس) در هندسه شرارت و طغیان

حجت‌الاسلام محمدصادق حیدری: مرحوم علامه طباطبایی در رابطه با کلیت سوره‌ی «ناس» می‌فرمایند این سوره، دستور به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله است که از شرّ وسواس خناس به خدا پناه ببرد و این نظر را در سوره‌ی فلق نیز تکرار می‌کنند، زیرا قائلند که شأن نزول و روایات نشان می‌دهد که سوره ناس و سوره‌ی فلق، مدنی هستند و با هم نازل شده‌اند.

حجت‌الاسلام و المسلمین مسعود صدوق: نام این سوره، عمیق‌تر و شامل‌تر از توضیح ایشان می‌باشد، خصوصاً با توجه به اینکه ایشان در توضیح خود، بر «وسواس خناس» تکیه کرده‌اند؛ در صورتی که اسم سوره «ناس» است! به نظر می‌رسد نام‌گذاری این سوره به «ناس» به این مهم اشاره دارد که محور شرارت، انسان‌ها هستند. گرچه دشمن آشکار و عدوّ مبین، ابلیس است اما شیطنتهای انسی، بر شیطنتهای ابلیس - که از جنس جنّ است - حکومت دارد. در واقع دو طایفه در مخلوقات خدا هستند که عهد و امانت الهی و تکلیف را پذیرفته‌اند: یکی انسان‌ها و دیگری اجنّه. اما عنوان سوره، «ناس و جن» نیست! یعنی با این که در آیه‌ی آخر، «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» ذکر شده و امکان داشت که عنوان سوره نیز، ترکیبی از این دو باشد، اما عنوان سوره، فقط «ناس» قرار داده شده است.

البته ظاهر این عنوان، به محوریت انسان نسبت به جن در شرورات اشاره دارد اما تأویل آن به ائمه‌ی نار برمی‌گردد. یعنی کسانی که در سوره‌ی «فلق»، اسامی‌شان به عنوان اهالی فلق و اصحاب تابوت ذکر شد؛ از جنس انس بودند. قبلاً نیز بیان شد که آنها برای شرورات، دستگاه و نظام اجتماعی ایجاد می‌کنند. لذا اراده‌ی سه نظام کفر، نظام نفاق و نظام ایمانی در این دنیا جاری است که وحدت کل این سه نظام نیز باید به نفع اهل ایمان تمام شود.

۱/۱- اشاره به نمونه‌های روایی برای محوریت ائمه‌ی نار نسبت به ابلیس در شیطنت و

شرارت

در توضیح بیشتر، باید توجه داشت که حسب روایات، در برخی مراحل تاریخ برای ابلیس آرزوی توبه به وجود آمد؛ نوبت اول در دوران حضرت موسی علیه‌السلام و نوبت دوم در دوران نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در هنگام نزول سوره‌ی توبه می‌باشد. در نوبت اول، حضرت موسی علیه‌السلام در مناجات خود با خدای متعال، درخواست ابلیس را طرح می‌کنند و خداوند متعال علی‌رغم چندین هزار سال عصیان ابلیس، این درخواست را می‌پذیرد مشروط بر آن که ابلیس بر مدفن حضرت آدم علیه‌السلام به سجده بیفتد که ابلیس دوباره استکبار می‌ورزد. در نوبت دوم، با نزول سوره‌ی توبه بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عزم توبه برای ابلیس پیدا می‌شود اما خلیفه‌ی دوم او را منصرف و مأیوس می‌کند و به او می‌گوید: با وجود این همه گناه، آیا گمان داری خدا تو را ببخشد؟! (یعنی اینان کسانی هستند که ابلیس را می‌بینند و با او ملاقات دارند).

حاکمیت و محوریت شیاطین انسی نسبت به ابلیس و سایر شیاطین جنی، در روایات دیگری هم قابل پی‌گیری است. مانند روایتی که می‌فرماید ابلیس شادمان از این است که در جهنم، درجه‌ای پایین‌تر از درجه‌ی او هم وجود دارد! همان طور که طبق نقل، در درجه‌ی آخر و قعر جهنم، کسانی ساکنند که همه از جنس انسان هستند و در میان

اصحاب تابوت، نامی از ابلیس در هیچ یک از روایات به چشم نمی‌خورد! یا روایتی نقل شده مبنی بر اینکه در روز قیامت، ابلیس با یک افسار از آتش احضار می‌شود و خلیفه دوم با دو افسار از آتش! ابلیس با تعجب از علت این وضعیت سوال می‌کند و او پاسخ می‌دهد: من همان کسی هستم که دستور دادم و اطاعت شد، در حالی که خدا دستور داد و اطاعت نشد.

۱/۲- تبیین علت محوریت انسان در شرارت به ایجاد مصایب بی‌سابقه برای

معصومین علیهم‌السلام توسط ائمه‌ی نفاق و عدم امکان آن برای ابلیس

تحلیل این روایات، به این مهم باز می‌گردد که «خواست» نسبت به برخی از امور، برای شیخین پیدا شد که برای ابلیس، امکان نداشت! در واقع تمام مصائبی که برای انبیاء سلف محقق نشد، برای نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام تقدیر گشت و از طریق ائمه‌ی نفاق محقق شد و دلیل محوریت شیاطین انسی در هندسه طغیان، همین است.

پس این «خواست‌ها» بسیار مهم است و شیخین، درخواست تصرفاتی نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام داشتند که محقق هم شد ولی ابلیس نمی‌توانست این کار را انجام دهد! یعنی اجازه‌ی ورود و خروج در این بخش را به او نداده بودند تا خواستی داشته باشد و آن خواست برای او در رابطه با اهل بیت علیهم‌السلام محقق شود!

بر این اساس، آنچه موضوع اصلی این سوره است، مشخص کردن محوریت شرارت (انسان) می‌باشد؛ گرچه «امر» به پناه‌بردن از سوی خداوند متعال نیز مطرح شده است، اما مسئله اصلی این سوره نیست.

حجت‌الاسلام کرم‌زاده: یعنی ابلیس با وسوسه و کارهایی که انجام می‌دهد، در اراده‌های انسی تأثیر ندارد؟!!

ج: به طور نمونه خلیفه‌ی دوم، دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را به همسری گرفت! در حالی که چنین چیزی نمی‌تواند برای ابلیس واقع شود! یا دختران پیامبر صلی الله علیه و آله، همسر عثمان شدند! در واقع به اموری طمع کردند که نمی‌تواند برای هیچ جنّ و شیطانی واقع شود؛ اما برای آنان واقع شد! البته در بحث از آیات مربوط به جهنم، بیش‌تر به این موضوع خواهیم پرداخت.

۱/۳- معرفی وحدت سوره به «محوریت انسان در شرارت»، به علت دلالت آیات سوره بر

«پناه بردن از شرور» به خداوند متعال

س: اگر فرض بگیریم که اسامی سوره‌ها از جمله عنوان سوره‌ی «ناس» توقیفی باشد، چرا وجه شرارت و شیطنت ناس را در نظر گرفته‌اید؛ در صورتی که انسان وجه عقلانیت و هدایت و نورانیت هم دارد؟

ج: به دلیل این‌که مضمون سوره از ابتدا تا آخر، بر مدار پناه بردن از شرورات به دستگاه خدای متعال است. در غیر این صورت وجهی را که شما می‌فرمایید هم معنا دارد؛ یعنی ممکن بود ناس به آن جهت هم انصراف داشته باشد، اما با ملاحظه تک تک آیات، روشن است که وجه نورانیت و هدایت در این آیات مورد نظر نبوده است. در واقع پناه بردن به خداوند متعال، با شرورات تناسب دارد. پس عنوان سوره را به تنهایی مورد لحاظ قرار نمی‌گیرد، بلکه عنوان سوره به همراه وحدت تمام آیات است. در هر صورت، اگر آیات و روایاتی که پیرامون آغاز حرکت فاعل منفی وارد شده و همچنین آیات و روایات مربوط به سرشت و عالم ذر و درجات ائمه‌ی نار در جهنم، در اینجا مورد توجه قرار گیرد؛ بحث کامل خواهد شد.

حجت‌الاسلام حیدری: از آنجا که در سوره‌ی «فلق»، اشاره به ائمه‌ی نار از طریق جایگاهشان در جهنم شد، این سوال پیش می‌آید که سوره‌ی «ناس» چه تفاوتی با سوره‌ی «فلق» دارد؟ چون با توضیح جنابعالی، هر دو سوره به ائمه‌ی نار مرتبط شدند.

ج: سوره‌ی «فلق» جایگاه آن‌ها را در جهنم بیان کرده است و سوره «ناس»، محوریت آنان را در هندسهٔ شرارت تبیین می‌کند. یعنی درباره‌ی یک موضوع، دو بیان آمده است که مشکلی ندارد.

۲- ردّ نظر مرحوم علامه مبنی بر مساوات «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله» با «مردم»

در «پناه بردن به خداوند از شیطان»؛ با توجه به مباحث اعتقادی و روایی

س: مرحوم علامه در ادامه، آیه اول و دوم و سوم سورهٔ ناس را با هم معنا می‌کنند و توضیح می‌دهند که طبع هر انسانی این‌گونه است که هنگامی که شرّی متوجه او شود و نتواند آن را دفع کند، به کسی پناهنده می‌شود که قدرت دفع آن شرّ را دارد. به طور طبیعی سه پناه در دفع شرّ وجود دارد؛ یکی کسی که مرتبی و مدیر و مدبّر انسان باشد و کسی باشد که انسان در تمام حوائجش به او رجوع می‌کند و نزد او می‌رود تا مشکلش را حل کند. دومین پناه، کسی است که قدرت، سلطنت و حکم نافذ داشته باشد تا بتواند با اعمال قدرت و سلطنتش، دفع شرّ کند، مثل پادشاهان. سومین پناه، الهی است که معبود واقعی باشد. لازمه‌ی معبود واقعی بودن این است که واحد و بدون شریک باشد و طبیعتاً اله واحد و بدون شریک، بنده را کمک می‌کند و انسانی که خودش را برای آن اله خالص کند، خداوند هم بهترین کمک برای اوست.

حال در این جا، با توجه به آیاتی که ایشان اشاره می‌کنند، مراد خداوند متعال این است که ای پیامبر صلی الله علیه و آله! من ربّ مردم هستم. «رب»، کسی است که به تنهایی دفع شرّ می‌کند، علاوه بر آن من «مَلِک» هم هستم و مَلِک هم کسی است که به تنهایی دفع شرّ می‌کند. علاوه بر آن «اله» هم هستم؛ یعنی هر کدام از اینان در دفع شرّ، سببیت تام دارند. خداوند می‌گوید من هر سه پناه هستم. لذا این سوره، دستوری به رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به خدا پناه ببر، از این جهت که خدای تعالی، ربّ همه‌ی انسان

هاست و پیامبر صلی الله علیه و آله هم جزئی از انسان هاست. خدای تعالی، اله انسان هاست و پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از انسان هاست و خداوند متعال، مَلِک انسان هاست و پیامبر صلی الله علیه و آله هم یک نفر از انسان هاست. این نکته‌ی اصلی در آیه است.

ج: در ابتدا باید مشخص شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یک معصوم باید از چه چیزی به خدا پناه ببرد؟! یعنی برای کسی که معصوم است و دارای این همه مقامات است، پناه بردن به خدا چه معنایی دارد؟ آیا مانند بقیه‌ی مردم است؟! در واقع می‌خواهیم تنازل پیامبر صلی الله علیه و آله، تا سطح دیگر انسان‌ها را نفی کنیم.

س: علامه می‌گویند از این جهت که یکی از انسان هاست، باید به خدا پناه ببرد.

ج: پیامبر صلی الله علیه و آله مانند دیگر انسان‌ها نیست؛ در روایت است که وقتی ایشان متولد می‌شوند، ابلیس با تغییراتی تکوینی مانند تغییر رنگ آسمان و خشک شدن دریاچه‌ی ساوه و دیگر آیات مواجه می‌شود و لذا از یارانش می‌خواهد تا برایش از علت این اتفاقات خبری بیاورند ولی آن‌ها موفق نمی‌شوند. بنابراین خود دست به کار می‌شود و با حضرت جبرئیل علیه السلام ملاقات می‌کند و متوجه می‌شود که «پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله متولد شده است.» فوراً سؤال می‌کند که آیا در ایشان برای من سهمی وجود دارد؟! حضرت جبرئیل علیه السلام می‌گوید: نه! تو در ایشان هیچ سهمی نداری. ابلیس می‌پرسد: در امتش چه طور؟ جواب می‌دهند: بله! در امتش سهم داری.

به این ترتیب، شخص ایشان از وساوس شیاطین ایمن هستند و هیچ خلل و زللی در ایشان ورود و خروج ندارد.

پس اگر خطاب، به خود پیامبر صلی الله علیه و آله است باید روی معنای این قضیه دقت کرد و همچنین باید درباره‌ی معنای «رب، ملک و اله» تأمل نمود تا زوایای مساله روشن شود.

۲/۱- بیان تمثیلی در ضرورت ملاحظه ارتباط «پناه بردن از شرور و دفع آنها» با نظامات

اجتماعی

س: علامه این سه وصف را به این مطلب مستند کردند که این سه (سلطان، مربی و اله) اقسام پناه‌گاه‌ها است.

ج: پناه، یعنی چه؟!

س: یعنی وقتی انسان نتواند دفع شرّ کند، به کسی پناه می‌برد.

ج: دفع شرّ به چه معناست؟

س: مثلاً کسی بوسیله‌ی چاقو تهدید می‌شود تا اموالش را به سرقت ببرند، این شرّ است و برای دفع آن باید با فوریت‌های پلیسی تماس بگیرد تا به کمکش بیایند.

ج: یعنی دستگاهی است که عده‌ای را تربیت کرده و تیراندازی و ورزش‌های رزمی و چگونگی مقابله با سرقت‌ها و تاکتیک‌های عملیاتی خاص برای دستگیری سارقین و نحوه‌ی طراحی نقشه و ... را به آنان آموزش داده است و الا هجوم چند پلیس با اسلحه به سارقین، تنها روبنایی از روند پیچیده و تخصصی کار است. البته چند دهه قبل، طرح این سؤال بی‌معنا بود اساساً فرض کردن آن امکان نداشت تا تصویر آن برای ما قابل درک باشد.

در روایات آمده که اگر وارد منزل شدید و کسی در منزل نبود، به ملائکه رقیب و عتید سلام کنید و این کار برای ما جای تعجب است! چرا این کار را نمی‌کنیم؟! چون ایمان به اخبار خدای تعالی نداریم. حتی باید از آن طرف، کفار کاری انجام دهند و روابط مخابراتی و اینترنت و مانند آن ایجاد شود، تا درکی از این حقائق قرآنی برای ما پیدا شود. اگر این امور نبود تا به عنوان مثال مطرح شود، بسیاری از روایات یا معنا نمی‌شد و یا توضیح ملموسی از آن ممکن نبود.

۳- تبیین «ولایت تاریخی» به عنوان موضوع پناه بردن پیامبر صلی الله علیه و آله به

خداوند برای مدیریت در به وحدت رساندن سه نظام ایمان و کفر و نفاق به

نفع دستگاه ایمان

اگر یکسان بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دیگر انسان‌ها در پناه بردن به خدای متعال نفی شد، برای تبیین موضوعی که باعث پناه بردن ایشان به خدای تعالی می‌شود؛ باید به این مهم توجه کرد که ایشان «برای» و «جهت غایی» عالم هستند و سنخ حضورشان، حضور در «نظامات» است. یعنی هم هندسه‌ی طغیان و کفر، هم هندسه‌ی نفاق و هم هندسه‌ی ایمان در عالم جاری است و نبی اکرم صلی الله علیه و آله، موجد هندسه‌ی ایمان هستند، ولی آیا دستگاه ایمان، بریده از دو دستگاه دیگر است؟ خیر! این سه دستگاه با هم، به وحدت می‌رسند و باید توجه داشت که جایگاه ایشان، در به وحدت رساندن این سه نظام چیست؟ به نظر می‌رسد جایگاه ایشان، مدیریت بر سه نظام است زیرا وحدت سه نظام، باید همیشه به نفع دستگاه ایمان تمام شود؛ در غیر این صورت به این لازمه فاسد منجر می‌شود که مدیریت عالم خلقت از دست خدای متعال خارج شده است! پس باید وحدت، به نفع دستگاه ایمان باشد. در همین جاست که معنای «رب، ملک و اله» روشن می‌شود، زیرا باید «ربوبیت، ملوکیت و الوهیت» خداوند متعال را در مرتبه‌ی به وحدت رسیدن این سه نظام ملاحظه کرد و مشیت خدای متعال در این وحدت رساندن جاری است. وقتی خداوند هر سه نظام را ربوبیت می‌کند، نمی‌شود جهت غایی عالم (یعنی نبی اکرم صلی الله علیه و آله) حضور نداشته باشد! به این معنا از مدیریت سه نظام و به وحدت رساندن آن‌ها، «ولایت تاریخی» درک می‌شود.

پس موضوع پناه بردن، ابدأً مسائل شخصی پیامبر صلی الله علیه و آله نیست که علامه می‌گویند ایشان مانند بقیه مردم هستند!! بلکه آنچه مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است، «ولایت تاریخی» است و خداوند نیز می‌فرماید: ما ربّ تو هستیم، مالک تمام امورات

تاریخ هستیم و اله تاریخ هم ما هستیم. همان طور که ربّ و مالک و اله تکوین، ما هستیم؛ یعنی در ترکیب شرورات با خیرات هم، ما اله هستیم.

۳/۱- تبیین نمونه‌های روایی معنای هوای نفس برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اساس

فاصله علمی بین خالق و مخلوق (نسبت بین اراده‌ی پیامبر و اراده‌ی خداوند متعال)

البته این مطلب، بدین معنا نیست که ایشان هوای نفس نداشته باشند، زیرا از نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌پرسند: «آیا شما هم هوای نفس دارید؟» و حضرت هم تأیید می‌کنند. یعنی خدای متعال در نفس وجود مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم، هوای نفس قرار داده است. لذا عصمت به این معنا که ایشان از درون، دارای سکون محض باشند، صحیح نیست. یک فشار از درون است و یک فشار از بیرون است که دومی، مربوط به دستگاه ابلیس است و فشار سوم نیز در به وحدت رساندن این سه نظام است که ایشان در آن جا، جهت غایی هستند.

حجت الاسلام کرم‌زاده: فشار در به وحدت رساندن نظام، از طرف چه کسی است؟

ج: از طرف محیط! بدین معنا که هندسه‌ی طغیان در جریان هست و چون مرگب است و رفت و آمد دارد، باید مدیریت شوند، که به وسیله‌ی خدای متعال مدیریت می‌شوند. یعنی خدای متعال در هر مرحله‌ای، سه نظام را به نفع کلمه‌ی حق به وحدت می‌رساند که آن کلمه‌ی حق، نفس وجود مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و نه مخلوق دیگری! زیرا فقط یک مخلوق است که باید جهت غایی تاریخ باشد و آن مخلوق، خود پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و لذا باید اراده‌شان در کل تاریخ حاضر باشد. حال آیا حضور اراده در چنین منزلتی بدون فشارهای درونی قابل تصور است؟! روشن است که این مطلب با عصمت منافات ندارد و ابلیس یا شیاطین انس، در ایشان تأثیری ندارند، اما باید ایمن بودن را به نحو مجرد تصویر کرد یا بر اساس فاعلیت؟! به نظر می‌رسد باید آن را در نسبت بین مشیت خدای متعال، و مشیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله معنا کرد.

البته باید توجه داشت آن اموری که در رابطه با انبیاء است قابل مقایسه با وضع ما نیست! به طور نمونه وقتی گفته می‌شود حضرت یونس علیه السلام عصبانی شدند، باید دقت داشت که عصبانیت حضرت یونس علیه السلام مانند عصبانیت ما و از جنس آن نیست تا چه رسد به این که وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله موضوع بحث باشد. پیامبری که بی‌تابی‌اش در راه خدای متعال به نحوی است که خداوند به او می‌فرماید: «أَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ!»؛ بنابراین معانی خاصی از خطابات خدا برای ایشان شکل می‌گیرد که باید همه آنها را در کنار هم قرار داد تا درک اولیّه از موضوع حاصل شود.

پس توصیف مقولاتی مانند عصمت، هوای نفس و امثال آن، باید از مبنای تجرّد خارج شده و بر اساس ترکّب معنا شود و در ترکّب هم، فاعلیت و تعلق، اصل قرار گیرد. یعنی یک تعلق دائمی بین پیامبر صلی الله علیه و آله و اراده‌ی حضرت حق جلت عظمته، در مدیریت عالم وجود دارد و در این فضا است که خداوند به پیامبرش می‌گوید: «پناه تو، من هستم»؛ یعنی خداوند، پناه نبی اکرم صلی الله علیه و آله در موضوع چگونگی مدیریت عالم می‌باشد.^۲

زیرا در این موضوع است که اضطرار برای ایشان معنا می‌شود؛ یعنی حالت خوف بین قوایی که خدای متعال به نبی اکرم صلی الله علیه و آله داده‌اند و بین آن اسم «المکنون المخزون»!

۱- آیه‌ی ۳ سوره شعراء

۲- به طور نمونه می‌توان به تفاوت فعل امیر المؤمنین علیه السلام و فعل حضرت زهرا سلام الله علیها در هنگام احراق بیت توجه کرد؛ حضرت زهرا سلام الله علیها به سمت قبر نبی اکرم صلی الله علیه و آله حرکت می‌کنند تا آنان را نفرین کنند، اما امیر المؤمنین علیه السلام نشسته‌اند و از سلمان می‌خواهند تا حضرت زهرا سلام الله علیها را منصرف کند! پس در اینجا بحث از چگونگی مدیریت عالم است! یا در رابطه با حضرت نوح علیه السلام نقل شده است: ایشان سیصد سال، قوم خود را دعوت به خداپرستی می‌کردند و آنان ایمان نمی‌آوردند و ایشان هم به خداوند عرض می‌کردند که «کلمه‌ی خداپرستی در حال نابودی از روی کره‌ی زمین است، لذا بر اینان عذاب نازل کن!» اما خدای تعالی دستور می‌داد که چند سال دیگر صبر کن! یعنی در اینجا هم چنین حالت‌هایی مراد است. البته برای پیامبر صلی الله علیه و آله حتی چنین حالتی که برای حضرت نوح علیه السلام پدید آمد، پیدا نمی‌شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام فوق این حالت‌ها بودند.

هوای نفس نیز برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله در این جا مطرح است؛ یعنی در فاصله‌ی علمی که با خدای تعالی دارند.

سرکار خانم عترت کشتکاران: چرا به طور خاص به «فاصله‌ی علمی» اشاره می‌کنید؟ در حالی که قدرت، تقرب و امثال آن نیز مطرح است.

ج: بله؛ به غیر از علم، قدرت هم مطرح است، خدای متعال از عدم به وجود، خلق می‌کند ولی نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین قدرتی ندارد، اما موضوع امتحان به مسائل علمی تعلق می‌گیرد و نه به اصل قدرت؛ مخصوصاً برای کسی که در اعلی مراتب خداپرستی است. ادراکات شیطنت‌آمیز برای امثال ما پدید می‌آید و ما هستیم که می‌پرسیم: چرا من خالق نشدم؟! اما نبی اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر این که ادراکات شیطانی ندارند، دارای بالاترین درجات ایمانی و فوق منزلتِ سدره‌المنتهی و فوق بسیاری از منزلت حجاب‌های نورانی هستند.

لذا خودشان فرموده‌اند که خدای متعال، هفتاد و سه اسم خلق کرده است که هفتاد و دو اسم از آن را به ما داده است. این به چه معناست؟ همین فاصله، حالت اضطرار برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌آورد. هوای نفس ایشان، در این جا معنا پیدا می‌کند.

۳/۱/۱- اشاره به استحاله عقلی و ممنوعیت نقلی بحث درباره ذات خداوند متعال

حجت الاسلام کرم‌زاده: در آن جا می‌گویند علم به ذاتِ خداوند برمی‌گردد.

ج: اصلاً طرح مسأله ذات عقلاً غلط است و روایات هم از فکرکردن در رابطه با ذات منع می‌کنند. در بعضی روایات وارد شده که بالاتر عرش را موضوع تفکر قرار ندهید و هر کس این کار را کرده است، دیوانه شده است.

حجت‌الاسلام حیدری: طبق استدلالی که کردید، مخلوق نمی‌تواند رابطه‌ای با خالق برقرار کند، مگر از طریق فعل، نه از طریق ذات. چون خود معصوم‌علیه‌السلام هم با ذات خدا ارتباط ندارند که بخواهند علم داشته باشند یا نداشته باشند.

ج: در هر جایی که توصیف کردند، بحث فعل است، در تفسیر سوره حمد بیان شد که اسامی خداوند متعال، «اسم تصرف» است. اسم «مکنون مخزون» خدای متعال، اسم تصرف خداست و اصلاً بحث ذات مطرح نیست.

حجت‌الاسلام کرم‌زاده: یعنی ذات خداوند، اسم ندارد؟

ج: ذات خداوند یعنی چه؟! اگر ذات نامحدود است، عقل فاقد قدرت تصور «نامحدود» و بررسی و نسبت سنجی پیرامون آن است.

لذا باید روایات را در کنار هم قرار داد و ملاحظه کرد که معصومین‌علیهم‌السلام درباره‌ی خداوند متعال چه فرموده‌اند؟ این طور نیست که به دیگران بگویند در رابطه با ذات فکر نکنید اما خودشان چنین کاری را انجام دهند! آیا ممکن است که از شرب مسکرات نهی کنند و خود بر خلاف آن عمل کنند؟! انتساب چنین مقولاتی به معصومین‌علیهم‌السلام بسیار زشت است! به نظر ما مشکل به مبنای «علیت» باز می‌گردد اما مبنای فاعلیت و تناسبات مشیت، جریان عدل و همه‌ی تعادل‌ها و تکامل‌ها را تعریف می‌کند و بر این مبنا، آیات و روایات را به نحو دیگری می‌بینید. اما بر مبنای علیت، اگر ذاتی برای خدا اثبات نشود، می‌گویند دیگر خدایی نیست! بله، خدایی از جنس آن چیزی که آنان ساخته‌اند، نیست! اصلاً آن چیز، خدا نیست! خداوند متعال، همان است که معصومین‌علیهم‌السلام توصیف کردند و آن است که قرآن بیان کرده است.

۴- تبیین اوصاف الهی در آیه ۱ تا ۳ به الوهیت و مالکیت و ربوبیت خداوند

متعال حتی نسبت به دستگاه کفر و نفاق

حجت‌الاسلام حیدری: علامه در ادامه می‌فرماید: خدای متعال در میان تمام صفات خود، این سه صفت را مطرح کرده است؛ «ربوبیت، مالکیت، الوهیت»؛ چون این صفات هستند که دفع شرّ می‌کنند. حال علت این ترتیب خاص چیست؟ چرا ربوبیت به عنوان اولین وصف گفته شده است؟ چون «ربوبیت»، از نزدیک‌ترین صفات خدای تعالی به انسان‌هاست و ولایت خدا در آن اخصّ است. در واقع عنایتی که خدای متعال در تربیت دارد، چیزی مثل رابطه‌ی بین پدر و فرزند است که در آن، فرزند زیر پر و بال پدرش بزرگ می‌شود. اما در «ملوکیت» و پادشاهی، این رابطه مقدری عمومی‌تر است. یعنی کسی که پدر نداشته باشد و یتیم باشد، پادشاه به او کمک می‌کند. پس ربوبیت یک رابطه‌ی خیلی خاص است و به همین دلیل در ابتدا ذکر شده است، زیرا بیش‌ترین رابطه‌ای که بین مخلوق و خالق است، در ربوبیت است و بعد از آن ملوکیت است. مثلاً فرزند است که پدر دارد، دیگر کاری به پادشاه ندارد، اما اگر بی‌سرپرست شود به دستگاه پادشاه مراجعه می‌کند، ولی دستش به خود پادشاه هم نمی‌رسد! بنابراین ولایت در ملوکیت عمومی‌تر است و به همین دلیل به عنوان صفت دوم ذکر شده است. در رابطه با «الوهیت»، عین عبارت علامه این است: «اله مرحله‌ای است که در آن بنده‌ی عابد، دیگر در حوائجش به معبود مراجعه نمی‌کند و کاری به ولایت خاص و عام او ندارد، چون عبادت او (عبادت چنین بنده‌ای) ناشی از اخلاص درونی است، نه طبیعت مادی. به همین جهت در سوره‌ی مورد بحث نخست از ربوبیت خدای سبحان و سپس از سلطنتش سخن می‌گوید و در آخر عالی‌ترین رابطه بین انسان و خدا یعنی رابطه‌ی بندگی را به یاد می‌آورد».

بعد در ادامه می‌گویند از همین توضیحی که ما دادیم مشخص می‌شود که چرا این سه آیه به یکدیگر عطف نشده است؛ چون مقصود این است که هر کدام از این اوصاف به تنهایی، سببیت تام در دفع شرّ دارند. یعنی اگر من فقط ربّ بودم، باید به من پناه می

آوردید! اگر من فقط ملک و اله بودم، باز باید به من پناه می‌آوردید! دلیل این که ناس سه بار تکرار شده است نیز، همین است، یعنی امکان داشت که گفته شود: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِهِمْ، إِلَهُهِمْ» ولی چرا از ضمیر استفاده نشده است؟ علامه در پاسخ می‌فرماید: به این دلیل که ممکن است هر کدام به تنهایی، پناه پناهنده قرار بگیرد، بدون این که پناهنده به آن دو جمله‌ی دیگر احتیاج داشته باشد. چون وقتی ضمیر آورده می‌شود، باید به جمله‌ی قبلی ارجاع گردد، ولی مراد در این جا آن است که هر کدام از اوصاف به تنهایی می‌تواند پناه قرار بگیرد؛ همان‌طور که در آیات دیگر خداوند متعال فرموده که هر کدام از اسماء مرا بخوانید، به شما کمک خواهد شد و این آیات هم از همان سنخ است. علامه در آخر بحث خود می‌گویند: مفسرین دیگر توجیهاات زیادی کرده‌اند که چنگی به دل نمی‌زند و دردی دوا نمی‌کند.

ج: در رابطه با «ربوبیت، ملوکیت و الوهیت» باید توجه داشت که کفار و منافقین، وقتی دستگاه و نظامی اجتماعی ایجاد می‌کنند، ادعای ربوبیت خود را نیز مطرح می‌کنند! یعنی نظام و ساختارهای آنان، افراد را پرورش می‌دهند و سپس ادعای ملکیت نسبت آنها می‌کنند و احساس می‌کنند که مالک افراد هستند! بالاتر از این، ادعای الوهیت هم می‌کنند! یعنی مقامات خود را تنها در حد ریاست نمی‌دانند، بلکه تا رویارویی با منزلت های خدای متعال، پیش می‌روند. خدای متعال در جواب این فرهنگ‌سازی که آنان در این افق انجام می‌دهند، به پیامبرش می‌گوید نه! این‌طور نیست؛ بلکه من ربّ ناس هستم، گرچه کفار و منافقین، نظامات اجتماعی بسازند.

۴/۱- تبیین وصف «مَلِك» به «مالکیت خدای متعال» به دلیل عدم تناسب وصف

«پادشاهی» با توصیفات نقلی از خداوند متعال و تداخل آن با معنای ربوبیت

البته تفسیر «ملک» به «پادشاه» در این جا صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چون پادشاهان هم، تأمین امنیت و تأمین رزق می‌کنند و عموماً کارهایی انجام می‌دهند که با ربوبیت و

پرورش دادن تناسب دارد. پس در این جا باید «ملک» را بر اساس مالکیت توضیح داد؛ یعنی کفار احساس مالکیت می کنند. در واقع آنچه در نظر ما با «پادشاهی» متناظر است، «خالقیت، ربوبیت، هدایت» است؛ زیرا ما عنوان پادشاهی به خداوند متعال نمی دهیم، بلکه مقامی که برای خدای متعال قائل هستیم، خالق، رب و هادی بودن است! این سه ویژگی است که در تفسیر سوره ی «حمد» نیز بیان شد. بنابراین پادشاهی، به کفار و ائمه ی نار نسبت داده می شود و این وصف، شأن آنهاست.^۱

۴/۲- تبیین علت ذکر سه وصف «الوهیت، مالکیت، ربوبیت» به اوصاف اصلی مورد ادعای

ائمه ی نار

پس کفار در دستگاه خود و برای خود، شأن ربوبیت و الوهیت نسبت به نظامات قائل هستند اما خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: مالک حقیقی این ها من هستم. آن ها ادعای الوهیت نیز می کنند، ولی خداوند عزوجل می گوید نه، اله همه من هستم! البته باید مالکیت خدا را در این زمینه بیش تر تشریح کرد چون کفار از روند نظام خلقت جدا شده و نظام کفر را پدید آورده اند؛ اما خداوند می فرماید: حتی در آن جا نیز من ربّ و مالک هستم.

۱- حجت الاسلام حیدری: البته شواهدی قرآنی وجود دارد که به خدای متعال، ملک هم اطلاق شده است، مگر این که از لحاظ لغتی اشکال کنیم، چون از نظر لغوی ملک، یعنی پادشاه! ج: در مبنای مختار، تکیه گاه اصلی مباحث تفسیر، لغت و عرف نیست؛ بلکه دائماً به این توجه دارد که در درجه ی اول، خدا چگونه خود را توصیف کرده است و بعد چگونه مرا با آن معرفت پرورش می دهد تا از تصور عقلی عبور کند و به امری وجدانی تبدیل شود. آنانی که حقیقتاً بندگان خدا بودند و توسط او پرورش پیدا کرده اند، ذوات مقدس ائمه معصومین علیهم السلام هستند که آن ها خدای متعال را معرفی کرده اند. لذا این مطالب، باید از ادبیات آن ها استخراج شود.

حجت‌الاسلام حیدری: حال با این توضیحی که فرمودید چرا این سه وصف مطرح شده است؟ مرحوم علامه که این سه وصف را به عنوان محل پناه و ملجأ و پشتیبان انسان‌ها بیان کرده‌اند.

ج: بیان شد که این سه وصف، اوصافی هستند که دستگاه کفار به خود نسبت می‌دهد.

س: کفار، وصف‌های دیگری را هم به خودشان نسبت می‌دهند.

ج: این سه وصف، وصف اصلی است!

حجت‌الاسلام کرم‌زاده: آنان اقتصاد را هم به خودشان نسبت می‌دهند.

ج: بله! این مقوله در وصف مالکیت قرار می‌گیرد؛ یعنی آنان خودشان را مالک تمامی نفوس می‌دانند که چنین تجاوزهایی را انجام می‌دهند. حتی نفوس و اموال مومنین را استثناء نمی‌کنند و به آن‌ها می‌گویند اگر از ما اطاعت نکنید، شما را می‌کشیم؟! یعنی خودشان را مالک ما هم می‌دانند. بنابراین اوصاف نظام کفر در این سه وصف به وحدت می‌رسد؛ اولاً احساس مالکیت می‌کنند، ثانیاً احساس ربوبیت و پرورش دادن و مدیریت می‌کنند و بالاتر از این، ادعای الوهیت هم کرده‌اند! البته این ادعای آخر مخصوص بعضی از آنهاست؛ مانند فرعون که برای خود، الوهیت قائل بوده و خود را محور پرستش قرار دادند.

۴/۳- ادعای الوهیت توسط دستگاه کفر در دوران حاضر، از طریق پرستش «آثار ماده» به

وسیله علم و آزمایشگاه و تکنولوژی

س: تصویر الوهیت در زمان ما به چه صورت است؟ امروز می‌گویند که پایان تاریخ با لیبرال دموکراسی شکل می‌گیرد؛ آیا این ادعای الوهیت از نوع جدید است؟

ج: ادعای الوهیت در این زمان، مانند ادعای فرعون نیست، بلکه در حال حاضر «آثار ماده» است که پرستش می‌شود! در گذشته خود ماده، یعنی سنگ و چوپ را می‌پرستیدند، اما

امروز با اثر سنگ و چوب سر و کار دارند؛ یعنی علم آزمایشگاه! مردم را به سجده بر آثار ماده وادار می‌کنند که محصولش تکنولوژی است، سپس با آن تولید ثروت می‌کند تا ملت‌ها بر نظامشان سجده کنند. این تفرعن مُدرن است.

۴/۴- تبیین معنای «الوهیت و مالکیت، ربوبیت» خدای متعال نسبت به دستگاه طغیان به

اعطاء حول و قوه به دستگاه کفر و نفاق

حال خدای متعال چگونه نسبت به دستگاه کفر مالک است؟ البته وضعیت دستگاه ایمان مشخص است. یعنی جاذبه و دستگاهی است که همه‌ی مومنین، عیال آن هستند و حقیقت عبودیت، تسلیم و درجات قرب در همیین دستگاه قابل توضیح است. اما نسبت به دو دستگاه کفر و نفاق باید توجه داشت که حول و قوه از خداست و کیفیت از آنان است. در واقع کفار و منافقین، خالق حول و قوه و خالق حرکت نیستند، بلکه فقط سفارش‌دهنده و درخواست‌کننده‌ی آن هستند. یعنی با ایجاد دستگاه کفر و پدیدآمدن تمدن مُدرنیت و قدرت نمرودی و فرعون‌ی آن، گردش هوا و آب و استقرار زمین و حتی حیات آن و امور دیگر به هم نمی‌خورد! حال آن که زمین و تمامی مخلوقات در هر لحظه نیاز به حیات دارند؛ یعنی «لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم» در تمام دستگاه‌ها جریان دارد. حول و قوه و حرکت تماماً از خداست و هر لحظه که قطع شود، حیات از بین می‌رود! حتی در نفس شرارت‌شان، حول و قوه‌ی الهی لازم است. همیین که می‌خواهند گناه کنند، اگر خدا اجازه ندهد که شرورات واقع شود و جریان پیدا کند، کفار هیچ غلطی نمی‌توانند انجام دهند! در نتیجه با عصیان آنها، سه منزلت «ربوبیت، مالکیت و الوهیت»، از خداوند متعال سلب نمی‌شود بلکه اعمال آنها سرابی بیش نیست و در واقع کف روی آب هستند.

لذا «كُلًّا نُمِدُّ هُوْلًا وَّ هُوْلًا»^۱ به این مهم اشاره دارد که: این ما هستیم که با تناسبات حکمت خود، هم دستگاه طغیان و هم دستگاه ایمان را امداد می‌کنیم. بر اساس تناسباتی که تقدیر کردیم و نقشه‌ای از ابتدای خلقت کشیدیم، همگی امداد می‌شوند. در واقع نقشه‌ی عالم به دست کفار نمی‌افتد و علی‌رغم این که از نظام خلقت و دستگاه الهی جدا شده‌اند، مجبورند در نقشه‌ی خدا عمل کنند. به نظر می‌رسد معنای «وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» در دعای کمیل نیز به این سه امر «ربوبیت و مالکیت و الوهیت» بر می‌گردد. این گونه نیست که اگر کسی ادعا کرد: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۲، واقعاً ربّ شده باشد و جمعیت حیوانی که عقلانیت و قلوب خود را دفن کرده‌اند و به دنبال آن ملعون به راه افتاده‌اند، بتوانند کاری کنند! پس این آیات اشاره دارد به این که سررشته‌ی کار در همین دنیا نیز از دست تدبیر خداوند متعال خارج نمی‌شود.

۴/۵- تبیین فلسفه اعطاء، حول و قوه به نظام کفر و نفاق، به ابزاری برای بازگشت

مؤمنین به امر ولایت از طریق تدبیر برای مقابله با دستگاه طغیان

تمام مهلت‌هایی که خداوند به دستگاه کفر می‌دهد، حتماً بدلیل برکاتی بوده که برای دستگاه ایمان داشته است. زیرا این دنیا، دار اختیار است و تمام وجود ما کوتاهی و سستی است، مهلت‌هایی که به کفار داده شده، نرم‌افزاری برای بیدار شدن ماست. به‌عنوان مثال، ما به اخلاق اجتماعی و اخلاق سازمانی، تن نمی‌دهیم و از رفتار فردی و هیئتی خارج نمی‌شویم! هر چه برای این مهم به ما فشار می‌آورند، نمی‌توانیم! اما وقتی یک جنگ تحمیلی بر ضد ما به راه بیفتد، آن وقت است که معنای سازمان را می‌فهمیم! یعنی وقتی از همه طرف مورد تهاجم کفر یا نفاق قرار بگیریم، به این فکر می‌افتیم که این کثرت از مسائل را چگونه باید کنترل کرد؟! لذا مجبور می‌شویم به اخلاق دیگری

۱- آیه‌ی ۲۰ سوره اسراء

۲- آیه‌ی ۲۴ سوره نازعات

پناه ببرید! به همین دلیل است که بیان شد حتی نسبت به نظامات کفار نیز ربوبیت حضرت حق جاری است و مالک حقیقی و اله حقیقی اوست.

پس اگر ابلیس دعا می‌کند تا اعوان و انصاری برای او خلق شود و خداوند نیز درخواست او را مستجاب می‌کند، به این علت است که کفار، شکل و نسقی پیدا کنند و با به چالش کشیدن مومنین، باعث ارتقاء ظرفیت آنان شوند. گرچه خدای تعالی، انبیاء و اولیاء و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین و اولاد او علیهم السلام را هم فرستاده است و به طور مستقیم، راه راست را نشان داده است؛ اما هواهای نفسانی مؤمنین نمی‌گذارد و غفلت‌ها و سستی‌ها و تقصیرها مانع می‌شود. این روند، باعث می‌شود که خدای متعال در محیط بیرونی هم فشاری ایجاد کند تا مومنین برای مقابله با فشارها، به آغوش ائمه معصومین علیهم السلام پناه ببرند و در این فضا رشد پیدا کنند و از سستی خارج شده و متوجه حقائق شوند.

۵- تبیین پناه‌بردن اولیای الهی از شرّ و سواس خناس به خداوند در موضوع منفعل کردن اوصاف نظامات «کفر و نفاق» در روند کل تاریخ به نفع غرض خلقت (نظام ایمان)

باید توجه داشت خدای تعالی، با هر تصرف و مشیتی که داشته باشد و هر نحوه برنامه‌ای که طراحی نماید، «تغییر حال» پیدا نمی‌کند و نمی‌توان گفت تغییری مانند عصبانیت یا خوشحالی در ساحت قدسش پیدا می‌شود. اما از جریان مشیت تبارک و تعالی، تقلب احوال در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - که عالم برای او خلق شده است - منعکس می‌شود؛ از این رو، باید تحلیل کرد که وقتی فشار سه نظام بر انسان کامل وارد شود، وضع روحی، احوالات و دیگر وجوه او چگونه خواهد بود؟! پناه‌بردن به خدای متعال در چنین محیطی باید معنا شود؛ مخصوصاً با توجه به اینکه هوای نفس برای ائمه هدی علیهم

السلام و ارکان هدایت هم تقدیر شده است. البته در توضیح این هوای نفس بیان شد که باید بر اساس فاصله‌ی علمی موجود بین مخلوق و خالق معنا شود. یعنی مخلوق در بالاترین مراتب نیز هیچ‌گاه با خالق برابر نمی‌شود و طبیعی است که بر اثر آن، التهابی پیدا می‌کند. این التهاب، نفس نیاز نبی اکرم صلی الله علیه و آله به خدای متعال در هدایت این سه نظام است. هوای نفس هم در این جا، از همین جنس است.^۱

س: علامه در تفسیر آیه‌ی چهارم می‌فرماید: «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ» یعنی از شرّ وسواس خناس به خدای تعالی پناه می‌برم. در رابطه با وسواس خناس قول‌های مختلفی آمده است که نهایتاً ایشان می‌فرمایند منظور از وسواس، «به شدت وسوسه‌گر» است چون ظاهراً وسواس، مصدر است در حالی که در این جا، مصدر معنا ندارد. زیرا بعد از آن خناس است که صیغه‌ی مبالغه است و حالت فاعلی دارد. بنابراین این کلام از باب مبالغه موجود در «زیدٌ عدلٌ» است، یعنی وسواس به معنای «به شدت وسوسه‌گر» است و خناس به معنای «به شدت پنهان شده» و شدت اختفاء بعد از ظهور است. سپس ایشان از قول برخی نقل می‌کنند که شیطان از این جهت خناس خوانده شده است که مدام انسان را وسوسه می‌کند و وقتی انسان به یاد خدا می‌افتد، پنهان می‌شود و عقب می‌رود و همین که دوباره انسان غافل شود، شیطان دوباره باز می‌گردد. در واقع اختفاء بعد از ظهور، به غفلت بعد از ذکر و ذکر بعد از غفلت انسان باز می‌گردد. در نتیجه از شرّ چنین شیطانی که به شدت وسوسه‌گر است که پنهان می‌شود و دوباره برمی‌گردد، باید به خدا پناه برد.

۱- البته اینها فقط یک سری کلمات است که بر زبان می‌آوریم اما اصلاً قابل وجدان برای ما و موضوع تصرف ما نیست. بلکه بر اساس ایمان خود به اخباری که آنان فرموده‌اند، مطالبی می‌گوییم تا با استفاده از این اخبار، حظّ و قربی پیدا کنیم. در واقع آن قرب است که برای ما وجدانی است و گرنه به تعبیر قوم، محکی این الفاظ کجا و ما کجا؟! این‌گونه نیست که با گفتن این مطالب، واقعاً هوای نفس نبی اکرم صلی الله علیه و آله را متوجه شویم بلکه به دنبال یک جمع‌بندی اولیه از اخبار هستیم تا درکی از وحدت این سوره پیدا کنیم.

اما صفت او چیست؟ «الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ». وسواسِ خناس این صفت را دارد که محل وسوسه‌اش در صدور ناس است. چون شعور و ادراک آدمی به حسب استعمال شایع، در قلب است و به قلب نسبت داده می‌شود. همان‌طور که خداوند فرموده است: «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۱ این هم از همان باب است.

ج: در منزلت هدایت سه نظام است که معلوم می‌شود «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»، اوصاف آن نظام‌ها و فشاری است که به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آورند؛ نه آن امری که در روایت گفته شده است که: «برای قلب امثال ما، دو ورودی وجود دارد که از یکی، خیرات و تقوا توسط ملائکه دمیده می‌شود و از دیگری، شیاطین القا می‌کنند». چون موضوع این سوره، حلال و حرام در غذا و شهوت جنسی و ریاست نیست، بلکه موضوع مرتبط با «ولایت تاریخی» نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و وسواس خناس، وصفی برای نظام کفر و نظام نفاق است. اگر این مطلب تمام بود، آنگاه دستگاه ایمان در وهله و مقطع خاص و هنگامی که در برابر نظام طغیان قرار می‌گیرد، باید از یک وضعیت اخلاقی تاریخی عبور کند و بتواند آن را در دستگاه ایمان منحل نماید. مثلاً حضرت نوح‌علیه‌السلام یا حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام باید با فعل خود، کلّ وحدت دستگاه کفر را منفعل کنند و این کار را هم انجام داده‌اند. از سوی دیگر، در روند (و نه در مقطع) هم یک برنامه‌ی حاکم لازم است تا این مقاطع اخلاقی تاریخ به یک زندگی طیّبه منجر شود. یعنی برای طغیان، یک وحدت هم در هر سر فصل تاریخ وجود دارد که آن هم در دستگاه ایمان منحل می‌شود.

پس بساط کفر یک بار در مقطع برچیده می‌شود که به نظر می‌رسد علت سلام به انبیا گذشته در ابتدای زیارت‌نامه‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز اشاره به همین مهم باشد: «السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ». در واقع این انبیاء، تاریخ را در مقاطع خاصی که سرپرستی آن را به عهده داشته‌اند، مدیریت کرده‌اند و مؤمنین را از آن عبور داده‌اند.

۱- آیه‌ی ۴۶ سوره حج.

اما یک «سرفصل تاریخی» هم وجود دارد که از هبوط حضرت آدم علیه السلام تا بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله را در برمی گیرد و با پایان آن، مرحله‌ی بعدی - که تا ظهور حضرت ولی عصر ادامه دارد - آغاز می شود و پس از آن، سرفصل سوم تاریخ (از ظهور و عالم رجعت تا قیامت) شکل می گیرد که سرپرستی کل این روند، به عهده‌ی نبی اکرم صلی الله علیه و آله است.

برای درک سرفصل های تاریخ، می توان نطفه‌ای را مثال زد که مقاطعی مانند انعقاد و تولد و کودکی و جوانی را پشت سر می گذارد و عمر آن در نود سالگی به پایان رسیده و می میرد که این روند از ابتدا تا ختم حیات او را شامل می شود. این روند مربوط به یک موجود زنده‌ی انسانی است و به تبع آن موجودات دیگر مانند پشه و فیل و گیاهان نیز، حیاتی حیوانی یا نباتی به این صورت دارند. در رابطه با اجنه هم همین طور است که مباحث بسیار مفصل است. نقل شده که وقتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله با ابوجهل و سایرین در یک سفر تجارتي هم سفر بودند - ابوجهل از همان زمان نیز بغض پیامبر صلی الله علیه و آله را در دل داشت - آنان قصد کردند تا با یک توطئه در میان راه، پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند. پس از جست و جو، چاهی یافتند که شنیده بودند در آن، افعی خطرناکی وجود دارد و کاری کردند تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن جا بروند و از طرف آن افعی آسیب ببینند. اما وقتی ایشان به سر همان چاه می رسند و با آن افعی روبه رو می شوند، آن افعی به پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت می دهد و می گوید: «من جزء طایفه‌ای از جنیان هستم و به این شکل در آمده‌ام و چند هزار سال است که در این چاه منتظر شما هستم؛ چون به من وعده داده بودند که روزی پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله به این جا می آیند و من می خواستم در این جا باشم تا عرض ادب و ارادت خود را نشان دهم» و نهایتاً نقشه‌ی ابوجهل و دشمنان نقش بر آب می شود. این نمونه ای از عمر اجنه است که چند هزار سال در آن چاه نشسته تا پیامبر صلی الله علیه و آله را ببیند. معرفت، یعنی این که بدانیم این انوار مقدس جهت غایی عالم هستند و تمام عالم به فدای این نورهای پاک است.

در هر صورت، باید توجه داشت که تاریخ نیز به همین صورت، یک موجود زنده و دارای ابتدا، ختم، مراحل و روند است که همان، برنامه‌ی خدای متعال برای اداره عالم خلقت است؛ حیاتی را قبل از این دنیا رقم زده است و حیاتی را برای این دنیا رقم زده است که دار امتحانات است و سپس قیامت برپا می‌شود. پس مقاطع هر یک از سرفصل‌های سه‌گانه‌ی تاریخ، یک وحدت دارند و هر سه سرفصل نیز با هم، دارای یک وحدت هستند و وحدت این‌ها به وجود مبارک پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله‌باز می‌گردد! لذا نوع هوای نفس و نوع امتحاناتی برای وجود پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین‌علیهم‌السلام ذکر شده، از این جنس است و در این‌باره است که خدای متعال به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: به من پناه بیاور! در واقع اوصافی مانند حبیب‌الله، خلیل‌الله و ... معانی دیگری پیدا می‌کنند و باید در رابطه‌ی بین خدا و بهترین بنده و مخلوقش تشریح شوند.

بنابراین سه‌آیه ابتدایی سوره بر این اساس معنا می‌شود و خناس در این منزلت به اوصاف دستگاه‌های طغیان از هبوط حضرت آدم‌علیه‌السلام تا روز قیامت تبیین می‌شود که در تمام مراحل آن خدای متعال می‌فرماید: به من پناه بیاور!

حجت‌الاسلام کرم‌زاده: چرا اوصاف دستگاه ایمان را در بر نمی‌گیرد؟

ج: دستگاه ایمان را نیز در بر می‌گیرد که به معنای فشار تقرب آنان می‌باشد. زیرا هر سه نظام باید به یک نقطه‌ی ایمانی ختم شوند.

۶- اشاره‌ای به تعریف قلب بر اساس روایات و جایگاه جن و انس در نظام

خلقت؛ در تبیین آیه ۵ و ۶

۶/۱- تناسب «قلب» با نظام حساسیت‌ها و امور روحی بر اساس روایات، در مقابل تعریف

مرحوم علامه از قلب به محل شعور و ادراک

حجت‌الاسلام حیدری: «الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» این دو آیه‌ی آخر است که صفت وسواس خناس را بیان می‌کند. علامه می‌فرماید «صدور» ناس از این باب ذکر شده که محل وسوسه‌ی شیطان است، چون شعور و ادراک آدمی معمولاً بر حسب استعمال شایع، به قلب نسبت داده می‌شود.

ج: در روایات وارد شده که قلب، امام بدن است. یعنی عقل اصطلاحی و گوش و چشم و دست و پا و تمامی جوارح انسان، تابع قلب او است و به این صورت است که همه‌ی جوارح، نورانی یا ظلمانی می‌شوند.

س: ایشان قلب را به شعور و ادراک معنا می‌کنند، یعنی به عقل معنا می‌کنند.

ج: ظاهراً در روایات چنین معنایی نیست؛ در روایات می‌فرمایند قلب، امام بدن است. لذا این معنا را می‌رساند که قلب، جایگاه تصرف در نظام حساسیت‌هاست.

س: یعنی از جنس امور روحی است، نه عقلی!

ج: بله! البته به آن، معرفت هم گفته می‌شود اما سنجش، وعاء دیگری است. پس باید به انسان‌شناسی که در بیانات معصومین علیهم‌السلام آمده است، توجه کرد.

۶/۲- معرفی جن و انس به عنوان پذیرندگان «امانت» به معنای عهد بر نصرت ائمه

معصومین علیهم السلام

س: آیه آخر «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» است که علامه می‌فرمایند این آیه، بیانِ وسواسِ خناس است؛ یعنی برخی از وسواس‌ها، جن هستند و برخی از وسواس‌ها، انس هستند؛ چون بعضی از مردم از شدت انحراف، خودشان به یک شیطان مبدل می‌شوند و در زمره‌ی شیطان‌ها قرار می‌گیرند، همان‌طور که در آیه‌ی دیگری از قرآن آمده است: «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ»^۱ یعنی بعضی از شیطان‌ها انسی هستند.

ج: زیرا فقط این دو نوع از مخلوقات هستند که بر نصرت معصومین علیهم السلام - که جهت غایبی عالم هستند - عهد بسته‌اند و این امانت را در عالم ذرّ پذیرفته‌اند. یعنی هم توحید خدای متعال را و هم این عهد را، که همراه با درد و رنج است، قبول کرده‌اند. در حالی که بقیه‌ی مخلوقات آن را نپذیرفتند. لذا در این راه، به جن و انس حمله می‌شود و این دو نوع نیز باید ایستادگی و کمک کنند. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۲. این دو جنس، امانت را قبول می‌کنند و با فاعلیت خود به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ یک عده شان شیعه، یک عده منافق و عده دیگری کافر می‌شوند.

۷- تقسیم قوای شرارت به «امر درونی» یعنی هوای نفس متناسب با فاعلیت

درعالم ذرّ و «امر بیرونی» یعنی نظام ایجاد شده توسط ابلیس

س: در یک روایت است که وسواس خناس، اسم شیطانی است که در سینه‌ی مردمان است و در آن وسوسه می‌انگیزد و از خیر، ناامیدشان می‌کند و آنان را از فقر می‌ترساند و به

۱- آیه‌ی ۱۱۲ سوره انعام.

1- آیه‌ی ۷۲ سوره احزاب.

نافرمانی خدا و بدکاری می‌کشاند؛ و خداوند عزوجل نیز می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ».^۱

روایت دیگر از امام جعفر صادق علیه‌السلام است که می‌فرماید: «هر قلبی دو گوش دارد که بر یکی فرشته‌ای راهنما و بر دیگری شیطانی است فتنه‌گر. یکی فرمانش می‌دهد و دیگری او را باز می‌دارد، همچنان که برخی از مردم نیز شیطانی هستند که مردم دیگر را به انجام نافرمانی‌های خدا می‌کشاند، همان‌طور که شیاطینی از اجنه چنین می‌کنند». همچنین روایتی شبیه روایت قبلی است که می‌فرماید: «قلب هر مؤمنی دو گوش در میان خویش دارد، گوشی که وسوسه‌گر پنهان در آن می‌دمد و گوشی که فرشته در آن می‌دمد. خداوند، مؤمن را با آن فرشته یاری می‌کند و از این روست که فرمود: «وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ».^۲

ج: این دو روایت، با این مطلب تناسب دارد که هوای نفس ما تحریک می‌شود. زیرا هوای نفس تحت قوه‌ای در وجود ما به نام قلب است! یعنی در ما، هم حساسیت‌های باطل و میل به دنیا وجود دارد و هم، میل به آخرت و پاکی‌ها و عالم نور به ودیعت گذاشته شده است و این قلب، ابزاری است که به این دو بخش ارتباط برقرار می‌کند. اصلاً معنای قلب همین دو بخش است، نه این که چیزی غیر از این دو باشد. قلب، همین نظام حساسیت‌های بد و خوب ما و توانایی‌هایی است که ما بر آن اساس خلق شده‌ایم. پس این روایاتی که ذکر شد، در حال توصیف مجرای است که نقش تحریک‌کننده را دارد و البته ما به حقیقت آن هم علم نداریم.

س: روایت دیگری از ابن عباس نقل شده است که معصوم علیه‌السلام صریحاً در رابطه با کلام خداوند متعال می‌فرماید: منظور از «مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ»، شیطان است که لعنت

1- آیه‌ی ۲۶۸ سوره بقره.

2- آیه‌ی ۲۲ سوره مجادله.

خدا بر او باد. شیطان بر قلب آدمی زاد و سوسه می‌انگیزد و خرطوم می‌چون خرطوم خوک دارد. چون آدمی زاد به دنیا رو آورد و به چیزی گراید که خداوند دوست نمی‌دارد، او را و سوسه کند و چون او خداوند عزوجل را یاد کند، پنهان می‌شود، یعنی عقب می‌نشیند، خداوند عزوجل فرمود: «الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»، سپس خداوند عزوجل خبر داد که او از جنّ و انس است و فرمود: «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» یعنی او از جنّ و انس است.

ج: در هر صورت، بخشی از قوای هدایت یا شرارت در درون خود ماست که به فاعلیت ما در عالم ذرّ باز می‌گردد که این فاعلیت هم به یک اندازه نیست. مثلاً این‌طور نیست که به همه‌ی افراد حاضر در این جلسه، به مقدار یکسان ظرفیت داده شود؛ بلکه ظرفیت ما، متناسب با فاعلیت ما در عالم ذرّ است. پس در مجموع و با ملاحظه روایات، این مطلب استخراج می‌شود که بخشی از قوای شیطنت و شرارت، درون خود ماست که همان هوای نفس ماست و بخشی از این قوا، بیرون است که شامل نظام انس و جنّ است.

حال برای تشریح این محیط، آیا باید آن را به قوم‌گرایی محدود کرد یا ملاحظه‌ی «محیط بیرونی» در مقیاس «تمدن‌سازی» نیز ممکن است؟! در واقع دستگاه‌های شرارت و هندسه‌ی طغیان، فقط بصورت خطّی و بسیط عمل نمی‌کنند؛ بلکه دائماً و در همه‌ی وجوه، در حال آتش‌افروزی و فریب هستند.

۷/۱- اشاره به جریان شرارت در مقیاس نظامات اجتماعی توسط ابلیس

ترکیب هواها و تقواها با یکدیگر و با وساوس بیرونی ابلیس، باعث می‌گردد به نظام کفر و نظام ایمان شکل و نسق می‌دهد. در حال حاضر هفت میلیارد نفر بر روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنند و فرضاً محصول کار ابلیس این شده که شش میلیارد از آنها را از دستگاه الهی جدا کرده و تحت اختیار گرفته است. حال آیا او صبح تا شب چگونه می‌تواند در گوش تک‌تک انسان‌ها بدمد؟! چگونه چنین وقتی پیدا می‌کند؟! پس لازمه‌ی عقلی این روایات، اشاره به نظامات و اوصاف آنهاست. بر این اساس، این‌طور نیست که

برای فریب هر انسانی خود ابلیس حاضر شود، بلکه او دستگاه عریض و طویلی دارد که در آن، تقسیم کار جاری است و از ابتدا بر ادراکات سازمانی مسلط بوده است! لذا ابلیس و انصار او، تقسیم کار می‌کنند و به وسوسه ما مشغولند که بیان شد بخشی از قوا، درون انسان است و بخشی از قوا هم به نظامی برمی‌گردد که ابلیس ایجاد کرده است.

۸- ضرورت گردآوری و استنباط قاعده‌مند و سازمانی نسبت به همه روایات و

آیات مرتبط با موضوع بحث

باید توجه داشت که مقدمات وسیعی برای تحقیقات سازمانی پیرامون این سوره نیاز است تا بتوان برای تفسیر این سوره، به اندازه‌ی کل قرآن صحبت کرد. لذا نباید کار را به این چند روایت و حتی این چند آیه محدود کرد، بلکه اگر بنا بر تفسیر قرآن به قرآن است، باید کل آیاتی که در رابطه با شیطان آمده یا آیاتی که ناس را مورد خطاب قرار داده است، مورد بررسی قرار گیرد.

البته طرح این سوال از مرحوم محدث بحرانی (مؤلف تفسیر البرهان) هم جا دارد که چرا و به چه دلیلی در این سوره، به این چند روایت اکتفاء شده است؟ زیرا ممکن است معصومین علیهم‌السلام در رابطه با وسواس خناس بیش از این توضیح داده باشند و حتی کل دستگاه ابلیس و شیاطین را تشریح کرده باشند که باید آن روایات را در این‌جا آورد تا مورد دقت قرار گیرد. از طرفی به نظر می‌رسد سوره‌ی «ناس»، «فلق» و «توحید» از سوره‌هایی است که فهم آن برابر با وحدت کل قرآن است!

س: در روایتی ذیل این سوره‌ها آمده است که با وجود این سوره‌ها، چیزی بر من نازل شده است که مثل آن نازل نشده است!

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین